

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه

### مبحث شکر (۸۴ ف ۱ - ۸۶ ف ۱)

❁ در همه‌ی آسمان و زمین هیچ کس مثل من نیست. به همه‌ی اهل آسمان و زمین بدهکارم. یک ذی‌روح پیدا نشد که از من طلبکار نباشد. هیچ کاری هم به عنوان تشکر از آنها نتوانستم انجام دهم به داد چنین کسی جز صانعش که خواهد رسید؟

جلسه‌ی قبل گفتیم همه‌ی خلق در رسیدن آنچه که امروز در دسترس ماست، سهم دارند؛ یعنی سلسله‌وار عواملی به هم متصل هستند تا این ظرف غذا، جامه‌ای که بر تن داریم، خانه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم، وسیله‌ای که سوار می‌شویم و به جلسه می‌آییم به دست ما برسد؛ بنابراین انسان خودش را به همه‌ی آسمان و زمین بدهکار می‌بیند. فرمود: در همه‌ی آسمان و زمین هیچ کس مثل من نیست؛ نه به این خاطر که دیگران این بدهی را ندارند؛ نه دیگران به بدهی خودشان توجه ندارند؛ نمی‌دانند که به همه‌ی اهل آسمان و زمین بدهکارند. انسان برگردد و نگاه کند، حقّ چه کسی را توانست ادا کند؟ آنها که به گردن ما حق داشتند کدامشان را مطمئن هستیم که حقشان ادا شده است؟ هیچ‌یک! انسان پدر و مادر، بستگان، دوستان و آشنایان را نگاه می‌کند، همین کسانی که در جنبه‌های مادی زندگی ما دخیلند، حقّ کدامیک را توانستیم ادا کنیم؟ طبیعتاً انسان مضطر می‌شود وقتی می‌بیند همه‌ی عالم به گردنش حق دارند و از دست خودش هم هیچ کاری بر نمی‌آید که خودش را از زیر این دین‌های سنگین رها کند. مضطر که

شد خدا مجیب‌المضطر است. مضطر که شد خدا را می‌خواند و خدا می‌آید به دادش می‌رسد. خدا می‌گوید نگران نباش، خود من حقّ همه‌ی آنها را ادا می‌کنم. خدا حقّ آنها را که ادا می‌کند، آن وقت یک‌پارچه کلّ بدهی‌های ما را می‌دهد و همه‌ی بدهی‌های ما سراغ خدا می‌رود. مجموعه‌ی بدهی‌هایی که به همه‌ی خلق داشتیم سر از خدا درآورد. حالا همه بدهکار خدا شدیم، چه بدهی عجیبی است! در برابر خدا چه کاری از ما بر می‌آید؟ چه داریم به خدا بدهیم؟ آن وقت انسان می‌گوید خدایا من که مُفلسم، هیچی ندارم به شما بدهم، گفت:

من ز خود هست و بودی ندارم      من ز خود تار و پودی ندارم  
من که از خود وجودی ندارم      من گدا من گدا من گدا

خدایا من گدا و فقیرم، این همه بدهی به تو دارم؛ اما هیچی هم ندارم و هیچ کاری از من بر نمی‌آید. خدایا چه کار کنم، چطوری می‌توانم از تو تشکر کنم. شکر کوچکترین نعمت را هم نمی‌توانم به‌جا آورم. هر تشکری از تو می‌کنم، شکرهای متعدّد دیگری به گردنم واجب می‌شود. بدهی‌ام که تسویه نمی‌شود هیچ، سنگین‌تر هم می‌شود. هر تشکر که می‌کنم و هر سجده‌ی شکری که می‌گذارم خدایا چقدر به بدهی‌ام اضافه شد؟ اینکه توفیق دادی این سجده را کنم چقدر بدهی انسان زیاد شد؟ لذا انسان مضطر می‌شود، می‌بیند هیچ کاری از دستش بر نمی‌آید. وقتی مضطر شد از پا در می‌آید و از نفس می‌افتد، آن وقت خدا مجیب‌المضطر است، می‌آید و دستش را می‌گیرد و می‌گوید: «المُفلس فی امان الله» برو چیزی نمی‌خواهم، همین که فهمیدی به من بدهکاری، همین که فهمیدی غرق رحمت و لطف و عنایات و فضل و بخشش من هستی، کافی است. همین که فهمیدی از عهده‌ی شکر من بر نمی‌آیی کافی است. حدیثی قریب به این مضمون که خدای متعال به موسی کلیم علیه السلام وحی کرد که شکر مرا آن‌گونه که شایسته، حق و سزاوار من

است به جا آور. حضرت موسی علیه السلام عرض کرد: پروردگارا! من عاجزم از اینکه بتوانم آن گونه که سزاوار، شایسته و زیبنده و حق شماست، شکر شما را بجا بیاورم. ندا آمد که الان حق شکر ما را ادا کردی. همین که فهمیدی در توان تو نیست که شکر ما را آن گونه که زیبنده‌ی ماست بجا بیاوری، همین اعتراف به عجز، حق شکر ما را ادا کرد.

❁ بگرد و تفحص کن و چیزهایی که خداوند به تو داده است را پیدا کن و شکر آنها را

بجا بیاور. البته ما از خودمان هیچ نداریم و هرچه داریم، خدا به ما داده است. (۶:۱۷)

گاهی انسان از عطاها و الطاف الهی غافل می‌شود و کم‌کم چه بسا احساس بدهکاری به خدا که نمی‌کند، ادعای طلبکاری هم می‌کند؛ که خدایا این چه وضعش است؟ چرا به فکر ما نیستی و به ما نمی‌رسی؟ حواست اعوذبالله به ما نیست. گاهی انسان از الطاف الهی و عطاهای الهی غافل می‌شود. علتش هم آمال و آرزوهای ماست که نمی‌گذارد چیزی که خدا به ما داده است را ببینیم، حواسمان سراغ چیزهایی است که به ما نداده است. وقتی نگاهمان به دور و چیزهایی است که به ما نداده‌اند، جلوی خودمان را نمی‌بینیم که چه عطاهایی گذاشته است. لذا اگر به لطف الهی بتوانیم از آمال و آرزوها نجات پیدا کنیم، آن وقت نگاهمان می‌افتد، کمی فکر می‌کنیم و ببینیم خدا به ما چه داده است، آن وقت می‌بینیم غرق عطاء خدا و لطف خدا هستیم. وقتی اینها را دیدیم طبیعتاً فطرت و وجدان ما می‌گوید تشکر کن. وقتی فهمیدیم چه چیزهای قشنگ، بزرگ، بی‌نظیر و عظیمی خدا به ما داده است، لازم نیست کسی به انسان امر کند، وجدان حالت تشکر را در انسان ایجاد می‌کند. کسی که خودش را محروم‌ترین خلق خدا بداند و گمانش این است که خدا هیچ چیز به او نداده است، اگر بنشیند یک ذره حساب کند، می‌بیند که چه چیزهایی خدا به

او داده است که اصلاً به شمار نمی‌آید. فرمود: «**إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا**»<sup>۱</sup> اگر بخواهید نعمت الهی را به شماره در بیاورید، قابل احصا و شمارش نیست؛ بیش از آن است که به عدد دربیاید. پس انسان باید کمی بنشیند بگردد و تفحص کند. یک خرده بگردد، پیدا می‌کند و یکی یکی معلوم می‌شود. پرده کنار می‌رود، عطاهای بزرگی که خدا در زندگی به فرد کرده معلوم می‌شود. طبیعتاً به دنبال آن فرد در مقام تشکر بر می‌آید. همه‌ی کارهای خوبی که ما در برابر خدا انجام می‌دهیم، تشکر است. معصیت‌ها و غفلت‌ها کفران‌پیشگی است؛ ولی کارهای خوبی که انجام می‌دهیم؛ نماز می‌خوانیم؛ روزه می‌گیریم؛ هر کار خوبی که می‌کنیم تشکر از خداست. بعد هم توجّه داد و فرمود: این طوری نیست که بین چیزهایی که داریم بگردیم تا چیزهایی که خدا به ما داده را پیدا کنیم و تشکر کنیم؛ نه اگر خوب دقت کنیم می‌بینیم همه‌ی آنچه داریم؛ همه‌ی هستی ما عطا و لطف خداست؛ ولذا بابت همه‌اش تشکر بدهکاریم.

❁ هر جا به نعمتی پی بردی و بر تو آشکار شد، صلوات بفرست و شکرش را به جا

بیاور. (۹:۲۲)

گاهی خدا لطف می‌کند یک‌دفعه پرده را کنار می‌زند، چیزی که تا حالا به آن توجّه نداشتیم و خدا داده بود، نشان می‌دهد که عجب چیز برجسته، قشنگ و عطای بزرگی است. عجب چیزی خدا به ما داده است، حواسمان نبود. همین که فرد متوجّه می‌شود، جای تشکر است. آن وقت فرمود صلوات بفرست؛ چون همه‌ی عطاهای خدا به دست اهل بیت علیهم‌السلام به ما رسیده است. اهل بیت علیهم‌السلام یدالله هستند. هر کس هر چیزی می‌خواهد بدهد با دستش به طرف مقابل می‌دهد؛ آنچه به ما از

---

<sup>۱</sup> . سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۱۸.

طرف خدای متعال رسیده است به دست اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام به ما عطا شده است. بنابراین اول تشکر کسی که مستقیماً به ما داده را باید بجا آوریم؛ یعنی صلوات بفرستیم. تشکر ما از اهل بیت علیهم السلام صلوات است. وقتی نماز خواندید و کیف کردید می‌گویید خدایا عجب چیزی به ما داده‌ای! یعنی انسان واقعاً فکر کند که وقتی نماز نباشد او از غصه دق می‌کند. یک شب برای دیدن یکی از رفقای دانشجوی قدیمی به کرمانشاه می‌رفتم. اصرار زیادی کردند، محبتی هم دارند، عده‌ای دور هم جمع شدند، بنده‌های خدا عوضی گرفتند، علاقه‌ی خاصی به ما پیدا کردند، بعد از چند سال اصرار گفتم چند ساعتی می‌آیم. چند ماه پیش داشتم می‌رفتم کرمانشاه، شبانه رفتم که صبح برسم. نیمه‌های شب خوابم نبرد، اینطوری هم نیست که ما اهل نماز شب و ... باشیم؛ ولی از ناچاری دیدم خوابم نمی‌آید چکار کنم؟ گفتم همین‌طوری نشسته روی صندلی می‌شود نماز شب خواند. می‌دانید نماز شب را در هر حالی می‌شود خواند. رو به قبله هم نباشید می‌شود، در راه رفتن هم می‌شود خواند، انسان می‌تواند با اشاره‌ی چشم حالت سجده و رکوع را ادا کند. وسطش بودم موقع سجده با نگاه آمدم سجده کنم، یک دفعه دلم ریخت، گفتم خدایا نشود روزی که ما نتوانیم سجده کنیم، چقدر سجده شیرین است. یادم افتاد روز قیامت یک عده هستند که نمی‌توانند رکوع کنند، دیدم چقدر برای آنها عذاب بزرگی است. اینها که نمی‌توانند رکوع کنند چه عذاب بزرگی است. چیز شیرینی خدا به ما داده است و حالیمان هم نیست، راحت خم و راست می‌شویم، سجده و رکوع می‌کنیم، چقدر شیرین است. روی صندلی بودم، نمی‌شد انسان روی زمین بیفتد و سجده کند، یک دفعه دلم تکان خورد و گفتم خدایا نشود روزی که ما نتوانیم سجده کنیم، چه چیز بزرگ و شیرینی عطا کرده‌ای و ما حالیمان نیست، شکر این سجده‌ها را کی ادا کردیم؟ شکر این رکوع‌ها را کی ادا کردیم؟ گاهی خدا پرده را کنار می‌زند و نشان می‌دهد

یک سری از چیزهایی که بارها هم استفاده کرده ایم و حالیمان هم نبوده که چه چیز بزرگی بوده است. سجده را فهمیدی، سجده را چه کسی یاد داد؟ غیر پیغمبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام؟ بسم الله از آنها تشکر کن؛ لذا فرمود صلوات بفرست. صلوات علاوه بر تشکر، خاصیت دیگری هم دارد که فضا را روشن تر می کند و ما بیشتر می توانیم ببینیم، چشم دلمان برای دیدن حقایق روشن و باز می شود. بعد هم فرمود شکرش را بجا بیاور؛ یعنی از خدا هم تشکر کن که به اهل بیت علیهم السلام داد که به ما بدهند.

❁ هر وقت خدا نعمتی به تو داد، آن را اشکار کن؛ چه مادی و چه معنوی.

❁ اینکه قرآن فرمود: «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» و اما نعمت پروردگارت را اظهار و ابراز کن. وقتی در درون خودت فکر می کنی و به خودت می گویی که خدا به من چقدر خوبی کرده است، همین کارت حدیث و اظهار و بیان نعمت است.

فرض کنید من برای شما یک لباس قشنگ می خرم و به شما هدیه می دهم، اگر لباس را ببری در کمد قایم کنی و تنت نکنی کمی نسبت به من بی لطفی است؛ اما اگر لباس را تنت کنی و قشنگ جلوی من بنشینی، وقتی نگاه می کنم می بینم همان لباسی را که به شما هدیه داده ام تنت کردی، کلی کیف می کنم؛ یعنی نعمت را اظهار کردی. «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ»<sup>۲</sup> خدا دوست دارد وقتی به کسی نعمت می دهد، آن نعمت را استفاده کند، نشان بدهد که خدا چه خدای خوبی است؛ بین چه چیزی به من داده است! چون وقتی فرد نعمت را اظهار می کند، در واقع منعم را نشان می دهد، خدا را نشان می دهد؛ بین خدا چه خدای خوبی است؛ به من رسیده است؛ خدا این را

---

۲. سوره ی ضحی، آیه ۱۱.

دوست دارد. خدا وقتی به کسی نعمتی می‌دهد و طرف نعمت را استفاده نمی‌کند و مخفی می‌کند و می‌پوشاند، می‌گوید به او بدهم چه کار کند؟ لباس را دادم تنش کند او در کمد گذاشته است، لباس بعدی را برای چه بدهم؟ این است که خدا دوست دارد نعمتی را که به بنده‌اش داده است اظهار کند؛ چه نعمت‌های مادی مثل همین لباس، غذا و هرچه که داریم. بعضی‌ها کمی شیطان هستند، چه کار می‌کنند؟ در خانه یواشکی غذای خوشمزه را می‌خورد؛ ولی وقتی قرار است مهمانی بدهد؛ سفره خیلی زاهدانه است و به حضرت علی علیه السلام اقتدا می‌کند و نان و نمک و ... در سفره می‌گذارد. نه! به خلق هم نشان بده و نعمتی که رسیده را اظهار کن؛ منتها خودنمایی نکن؛ خدانمایی کن. گاهی انسان نعمتی که خدا به او داده را نشان می‌دهد به قصد اینکه خودش را نشان دهد؛ این خیلی بد است. نه! نعمت را نشان دهد که منعم را نشان داده باشد؛ با آن خدا را نشان بدهد. بگوید ببین خدا چه خدای خوبی است، چقدر مهربان و کریم است.

مرتبه‌ی اول اظهار چیست؟ خود فرد نعمت را ببیند؛ یعنی توجه کند عجب چیز خوبی خدا به ما داده است. همین که در ذهن، فکر و دلش می‌گوید عجب خدای خوبی است، عجب خوب به ما می‌رسد، نگذاشته هیچ جای زندگیمان لنگ بماند. نگذاشته چیزهایی که برایمان ضرر داشت؛ ولو خودمان هم خیلی دنبالش دودیم که خود را به آن برسانیم به ما برسد. به زور چیزهایی که برایمان فایده داشت؛ ولو از دستش فرار کردیم را در بغلمان گذاشت؛ عجب خدای خوبی است! یعنی همین که در دلش این حرف‌ها را می‌گوید، اظهار نعمت است. یک معنی «فَحَدَّثُ» این است که حدیث کن، بگو و بیان کن. بیان و حدیث می‌کند، حدیث نفس می‌کند، پیش خودش بیان می‌کند که این مرتبه‌ی اول است.

مرتبه‌ی دوم؛ در ظاهر و قیافه‌ات هم معلوم باشد. چهره‌ات را که می‌بینند بگویند بارک‌الله عجب خدایی داشته است، چقدر به او رسیده است، در پوست خودش از شادی نمی‌گنجد، این قدر سرحال است. بعضی از رفقا را می‌بینم چنان خندان و سرحالند که انسان وقتی با آنها می‌نشیند، غم عالم را هم داشته باشد از وجودش می‌رود. یک بند شوخی و بذله‌گویی می‌کنند. انسان آنها را که تماشا می‌کند می‌گوید بارک‌الله او شکر نعمت خدا را به جا می‌آورد. ببین چقدر سرحال خودش را نشان می‌دهد. نگاه کرده و دیده عجب خدای خوبی دارم، عجب به من رسیده است و این است که خوشحالی می‌کند. بعضی هم وقتی شخص به آنها می‌رسد، گرفته، توهم و عبوس هستند. بعضی هم تصنعی حالت عبوس گرفته‌اند، ته دلشان لاکردارها می‌خندند، ظاهرشان را قیافه‌ی گرفته درست می‌کنند.

حاج آقادولابی رحمته‌الله می‌فرمودند: یک‌بار مشهد رفته بودیم، یک خربزه‌ی رسیده‌ی بزرگ مشهدی خریدیم، آمدیم نشستیم و مشغول حرف زدن بودیم. یکی از رفقا خربزه را قاچ کرد، یک گل از خربزه‌ای که جلویش بود را برداشت و خورد؛ چنان قیافه‌اش را درهم کرد که گفتیم حتماً خربزه تلخ بود. دومی، سومی گفتیم عجب او ایثار می‌کند که ما مجبور نشویم خربزه‌ی تلخ را بخوریم. حاج آقا گفت: قاچ آخری بود گفتم او چطوری تلخی را تحمل کرد، خربزه‌ی به این بزرگی و تلخی را خورد؟ قاچ آخری را من برداشتم و خوردم دیدم عجب شیرین است؛ ولی لاکردار این قیافه را درست کرد که ما نخوریم؛ خودش تنهایی خربزه‌ی شیرین را خورد. گاهی اینطوری است لاکردارها ته دلشان می‌خندد؛ اما به ظاهر قیافه‌اش را گرفته، عبوس، چرا؟ یا اینکه خدای نکرده در داخلش گریه و دلخوری است. ان‌شاءالله نعمت‌ها، لطف‌ها و عنایات خدا را ببینیم و همه‌ی وجودمان خندان شود. دلمان بخندد که اصل خنده برای دل است و هم وقتی دل فرد می‌خندد، در ظاهرش



هم معلوم است. گفت: رنگ رخساره خبر می‌دهد از سر درون. قیافه‌ی فرد نشان می‌دهد در دلش خندان نیست؛ مگر اینکه تصنعی مثلاً طرف خربزه بخورد مخصوصاً قیافه‌ی اخمالو بگیرد؛ و الاّ حالت طبیعی‌اش باشد نشان می‌دهد. ان شاء الله قیافه‌مان این طوری باشد؛ یعنی برای خدا و اهل بیت آبرو باشیم؛ طوری باشیم وقتی بین خلق حاضر می‌شویم همه بگویند بارک‌الله عجب خدای خوبی داشته؛ ببین چقدر به او رسیده است، پروار شده و لپه‌هایش گل انداخته است، خنده از لبش بر نمی‌خیزد. یک معنای «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» این است که خدا تماشایمان می‌کند، ببیند ما چقدر سرحال هستیم. مثلاً پدری از صبح تا شب زحمت کشیده و عرق ریخته، و بعد از یک روز کارگری و کار سخت با خستگی و کوفتگی مزد روزش را پایان روز گرفته و سر راه که آمده مقداری میوه یا خوراکی برای خانواده خریده و خانه آمده است. اگر پدر ببیند که وقتی مزد یک روز کارش را به این خوراکی‌ها تبدیل کرده و آورده، بچه‌ها دم در آمدند و سلام گرمی به او کردند، چیزهایی که او گرفته را از دستش گرفتند، آوردند، شستند، تمیز کردند، چیدند و خوردند و با همدیگر شوخی کردند، گفتند و خندیدند سر به سر هم گذاشتند، سر ذوق و سرحالند، خستگی کار روزانه از تنش در می‌آید. لازم نیست بچه‌ها بگویند باباجان متشکریم که کار کردی، زحمت کشیدی، پول آوردی و پولت را به این خوراکی‌ها تبدیل کردی. همین که بچه‌ها سرحالند، می‌گویند و می‌خندند و خوش و خندان هستند، خوراکی‌ها را می‌خورند و کیف می‌کنند خستگی بابا را در می‌آورند این «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» است؛ یعنی عبد خدا اینطوری سرحال باشد. نعمت‌های خدا را استفاده می‌کند، سرحال باشد. بهترین تشکر از خدا همین است که انسان سرحال باشد، سر ذوق و شاداب باشد؛ چه نعمت‌های مادی و چه نعمت‌های معنوی. نعمت‌های معنوی را هم همین طوری باشد؛ یعنی با کیف و سرحال و با دل خندان نماز بخوانیم، روزه

بگیریم، عبادت کنیم، ذکر بگوییم و قرآن تلاوت کنیم. هر کاری می‌کنیم همه‌ی وجودمان شاد و شاداب باشد. همین شادابی، تشکر از خدا، پیغمبر ﷺ و اهل بیت ﺍﻟﺒﯿﺘﯩﻢ ﺍﻟﻪﻳﻤﯘﻧﯩﻢ است؛ یعنی خستگی پیغمبر ﷺ و اهل بیت ﺍﻟﺒﯿﺘﯩﻢ ﺍﻟﻪﻳﻤﯘﻧﯩﻢ در می‌آید. می‌گویند آن همه ما مشقت، شکنجه و اسارت کشیدیم، تازیانه خوردیم، شکنجه‌های در زندان را تحمل کردیم و به شهادت رسیدیم که اینها را دست اینها برسانیم، ببین چقدر سرحال و سر ذوق هستند؛ با شادابی از این غذاهای معنوی بهره می‌برند. خستگی پیغمبر و اهل بیت ﺍﻟﺒﯿﺘﯩﻢ ﺍﻟﻪﻳﻤﯘﻧﯩﻢ هم در می‌آید. بهترین تشکر این است که در نعمت‌های مادی و معنوی آثار شادی نعمت در وجود ما ظاهر باشد «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ».

🌸 سلام کردن، نماز، روزه، زکات و همه‌ی عبادات، تشکر از عطا‌های خداست. با تشکر هم نعمت زیاد می‌شود و هم فرد شاکر دوست خدا می‌شود. (۲۴:۰۴)

چون فرمود: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» تشکر که کردی زیادترش می‌کنند؛ چون این نشان می‌دهد، قدر چیزی را که به تو دادند دانستی. اگر من یک کتاب به شما بدهم؛ ولو به زبان هم بگویند خیلی ممنون از کتابی که شما به من هدیه دادید، بعد کتاب را در قفسه‌ی کتابخانه بگذارید و آن را نخوانید، کتاب دوم را برای چه به شما بدهم؟ من که می‌بینم کتابی که می‌دهم شما نمی‌خوانید؛ اما اگر دیدم کتاب اولی را با علاقه و توجه می‌خوانی؛ من هم سر ذوق می‌آیم و کتاب دوم و سوم را هم هدیه می‌کنم. «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ»<sup>۳</sup> تشکر که کنیم خدا زیاد می‌کند. شاید یک معنای زیاد می‌کند این باشد که پرده را کنار می‌زند و سایر نعمت‌هایی را هم که داده بود و توجه نداشتی نشانت می‌دهد که بیشتر سر کیف بیایی. این یک طرفش که زیاد می‌شود، طرف دیگرش

۳. سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۷.

چه بود؟ اینکه با خدا رفیق می‌شوی. هم تو با خدا رفیق می‌شوی و هم خدا بیشتر تو را دوست می‌دارد. چون وقتی انسان نعمت‌های خدا را دید و فهمید عجب خدای خوب و مهربانی دارد طبیعتاً خدا را دوست می‌دارد؛ ولی وقتی انسان نعمت‌های خدا را نمی‌بیند، همه‌اش برای خدا بدهکاری جمع کرده، کلی صورت حساب درست کرده که خدا این همه بدهی دارد، امروز و فرداست که برود دادگاه و از خدا شکایت کند، طبیعی است که رفیق خدا نیست، خدایی که هیچ به من نرسیده، خدایی که هر چه آرزو داشتم به من نداده، خدایی که اصلاً به فکر من نیست، چرا با این خدا رفیق شوم؟ اما وقتی نعمت را دید، رفیق خدا می‌شود، محبت خدا در دلش جا می‌گیرد، با خدا صمیمی‌تر می‌شود و رابطه‌اش با خدا دوستانه‌تر می‌شود. این طرف که شد از آن طرف هم خدا این بنده را بیشتر دوست می‌دارد؛ بنده‌ی شاکر را خدا بیشتر دوست می‌دارد؛ رفاقت دو طرفه می‌شود: «يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ»<sup>۴</sup>.

سؤال: شما فرمودید نعمت را باید آشکار کرد، سؤالی در مورد بزرگان درس اخلاق داشتم اول اینکه این بزرگان را نمی‌توان شناخت؛ خودشان را نشان نمی‌دهند و بعد هم که انسان موفق می‌شود آنها را پیدا کند و سراغشان برود، می‌گویند: نه ما این کاره نیستیم؛ ما بلد نیستیم.

آقای دکتر به رندی افراد اهل معنا اشاره دارند که بعضاً خودشان را نشان نمی‌دهند و یا وقتی فرد بو می‌برد که این انسان صاحب کمالات و اهل باطن است و سراغش می‌رود، رد گم می‌کنند و می‌گویند آقا عوضی آمده‌ای، اصلاً ما اهل این حرف‌ها نیستیم، اشتباه کرده‌ای، آدرس را به تو عوضی داده‌اند، اینها رندند. گاهی کسی که سراغ اینها رفته، هنوز آمادگی لازم را ندارد؛ چون بشر

---

<sup>۴</sup>. سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۵۴.

بعضاً روی هوس‌ها و کنجکاو‌های ذهنی و عقلی خودش سراغ اولیاء خدا می‌رود. می‌خواهد با اولیا خدا بازی کند. ببیند اینها چه می‌گویند؟ چطوری هستند؟ چه کارها بلدند؟ از دستش چه بر می‌آید؟ استادش چه کسی بوده؟ چه کار می‌کند؟ اما واقعاً خودش اهل عمل نیست یا لااقل در این کلاس نیست، این است که رد گم می‌کنند؛ والا اگر واقعاً طرف آماده و تشنه باشد، آنها بیشتر طالب او هستند تا این طالب آنها. می‌گردند یک انسان آماده پیدا کنند و آنچه که دارند را اظهار کنند، او را بسازند و رشد دهند؛ منتها چون اکثر خلق واقعاً آمادگی لازم را ندارند، بیشتر هوس‌های ذهنی است، کمتر مرد میدان عمل هستند، رد گم می‌کنند، گفت:

خریداران تهی‌دستند از آن ترسند که نیکویان مطاع حسن برچینند و در بندند دگان را

گاهی داستان این‌طوری است، خریداران تهیدست هستند؛ یعنی واقعاً اهل عمل نیستند. فردی نیست که پای کار بایستد و تا آخر راه را برود. یک هوس دو روزه است، بعد هم رها می‌کند و سراغ شخص یا جای دیگری می‌رود. هنوز آنچنان تشنگی عمیق نشده، طلب همه‌ی وجودش را نگرفته است و هنوز آمادگی و استعداد لازم در او ایجاد نشده است؛ لذا رد گم می‌کند و می‌گوید: آقا عوضی آمده‌ای، ببخشید ما نیستیم، ما کجا و حرف‌هایی که شما می‌فرمایید کجا؟ اینها برای بزرگان است، رد گم می‌کنند؛ ولی کسی که واقعاً آمادگی داشته باشد، اینها به او تشنه‌تر هستند تا او. آب بیشتر دنبال تشنه می‌گردد، تا تشنه به دنبال آب. ندیدید آب چطوری دنبال تشنه‌ها می‌گردد. در آسمان ابر بود، راه افتاد، سر کوه، برف شد. از سر کوه راه افتاد، چشمه، جویبار و رود شد، همین‌طوری می‌دود. دنبال چه کسی می‌دود؟ دنبال تشنه می‌دود. بیش از آنچه تشنه دنبال آب می‌دود، آب دنبال تشنه می‌دود؛ منتها باید تشنه شویم، گفت:

آب کم جو تشنگی آور به دست تا بجوشد آبت از بالا و پست

لذا اگر واقعاً طلب باشد از آن طرف هم ظهور خواهد بود؛ منتها اگر طلب، طلب عمیق، جدی و واقعی نباشد، ممکن است طرف رد گم کند. این فرد واقعاً هنوز آمادگی ندارد، حق چیزهایی که خدا تا حالا به او داده را ادا کرده که سراغ یک چیز تازه آمده تا به او بگویم؟ می بیند نکرده؛ یعنی هنوز ته جیبش چیزهایی دارد که استفاده نکرده است. می گوید حالا من چه چیزی برایش بگویم؟ او فعلاً چیزهایی را که دارد عمل کند، اگر آنها را عمل کرد و چیز جدیدی لازم داشت، آن وقت سراغ من بیاید، وظیفه‌ی من است که به او بگویم. شاید دلیلش این باشد، این یک تعبیری بود که به ذهنم رسید؛ چون افرادی که می خواهند با اولیاء خدا بازی کنند، آگاهانه نیست؛ ولی عملاً بازی است؛ بنشینیم و آنها حرف بزنند ما گوش کنیم؛ اما عمل نکنیم، این بازی نیست؟ بگویم آقا می شود هفته‌ای یک ساعت به من وقت بدهید خدمت شما برسم؟ خب برس. هفته‌ای یک بار پهلوی من می نشینم، حرف‌هایی که از او شنیدم را چه کار کردم؟ چقدر عمل کردم به این حرف؟ واقعاً چقدر استفاده‌ی عملی داشتیم؟ این اسمش بازی است، خودمان هم حالیمان نیست که بازی می کنیم؛ ولی با طرف بازی می کنیم. بازی هم که می کنیم، ضرر می کنیم. او می بیند که اینها می خواهند بازی کنند و می گوید من چرا عمرم را به بازی تلف کنم؟ اینها می خواهند بازی کنند، جا برای بازی کردن زیاد است، بروند جای دیگر بازی کنند. حدیث عنوان بصری یادتان است؛ آموزه‌های خیلی عمیقی دارد. پیرمردی بود، سال‌ها پیش مالک، آمدوشد داشت. امام صادق علیه السلام را شناخت و حضرت دلش را برد. با همه‌ی وجود تشنه بود که یک طوری از محضر امام صادق علیه السلام استفاده کند. حضرت اول او را رد

کردند. گفتند برو همان جایی که بودی و تحویلش نگرفتند. یعنی امام صادق علیه السلام خواهان این نیست که کسی را هدایت کند؟ همین رد کردن، او را تشنه تر کرد؛ چون اول انسان داغ است؛ این داغی طبیعی است؛ که فرد می دود آدرس می گیرد، که برود و پیدا کند؛ جلسه شان چه موقع و چه ساعتی است؟ این داغی ها طبیعی است، برای دنیاست. حضرت او را پس زدند، فرمودند: برو همان جا که تا حالا رفته ای. یک عمر پیش مالک رفتی، حالا هم برو همانجا، من وقت ندارم، من کار دارم. آن قدر اشتغالات زیادی دارم که به این کارها نمی رسم. ردش کردند، همین رد کردن باعث شد که او به خودش برگشت و گفت: من چه ایرادی دارم که امام صادق علیه السلام مرا قبول نکردند؟ چرا من شایستگی و لیاقت این را ندارم که حضرت مرا زیر چتر تربیت سلوکی خودشان قرار دهند. برگشت خانه و در را بست، غصه دار بود. خودش می گوید از خانه بیرون نمی آمدم، مگر موقع نمازهای واجب که به مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می رفتم، نماز می خواندم و دوباره بر می گشتم. در را می بستم و خودم را زندانی می کردم تا اینکه این قدر به من فشار آمد که دیدم دیگر نمی توانم تحمل کنم و در حال انفجار هستم. از خانه بیرون زدم و به مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رفتم. دو رکعت نماز خواندم، دعا کردم و گفتم: «أَسْأَلُكَ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ أَنْ تَعْطِفَ عَلَيَّ قَلْبَ جَعْفَرٍ»<sup>۵</sup> خدایا از تو می خواهم که دل جعفر بن محمد را متوجه من کنی که مرا قبول کند. اینجا یاد بگیرد وقتی می خواهید سراغ یک ولی خدا بروید، سراغ خدا بروید، دو رکعت نماز بخوانید و بگویید: خدایا دل ولی خودت را به من متمایل و متوجه کن، کاری کن او مرا راه دهد.

<sup>۵</sup> مجلسی، بحار، ج ۱، ص ۲۲۵.

آنجا باید حل کنیم تا در برایمان باز شود؛ لذا همین شخصی که در خانه‌ی امام صادق علیه السلام رفت و ردّش کردند، این دفعه رفت، خادم دم در آمد و گفت چه کار داری؟ گفت می‌خواهم امام صادق علیه السلام را ببینم. خادم گفت حضرت مشغول عبادت هستند؛ ولی مالک گفت من پای رفتن ندارم؛ نمی‌توانم بروم؛ همین‌جا دم درگاه در می‌نشینم تا نمازشان تمام شود. واقعاً توان رفتن از در خانه‌ی امام صادق علیه السلام را نداشت. کمی نشست، یک‌دفعه امام صادق علیه السلام او را از داخل صدا زدند و گفتند حالا بیا. آمادگی که در او ایجاد شد، فرمودند حالا بیا. حدیث مفصل است، حتماً خوانده‌اید اگر نخوانده‌اید حتماً بخوانید. مرحوم آیت‌الله قاضی رحمته الله استاد عرفان علامه طباطبایی، آقای بهجت و بزرگان دیگر، بنا به نقل به شاگردانش دستور می‌دادند که حدیث عنوان بصری را بنویسند و همیشه همراهشان باشد و لااقل روزی یک‌بار حدیث را مرور کنند و سعی کنند دستورات را در وجود خودشان پیاده کنند. گاهی خود افراد هم متوجه نیستند که بازی می‌کنند؛ ولی فی‌الواقع بازی است. دائم من حرف گوش کنم، عمل نکنم که چه؟ حرف‌هایی که تا حالا شنیده‌ام را عمل کرده‌ام که حالا حرف جدید می‌خواهم؟ این بازی است. می‌خواهم دائم حرف گوش کنم. اگر جدّی بود عمل می‌کردم. اگر عمل می‌کردم، واقعاً نیاز نداشتم در خانه‌ی او بروم، چرا؟ فرمود: «مَنْ عَمِلَ بِمَا عَلِمَ وَرَتَّهُ اللَّهُ عَلِمَ مَا لَمْ يَعْلَمْ»<sup>۶</sup> کسی به چیزی که می‌داند عمل کند، خدا علم چیزی را که نمی‌داند به او می‌رساند. یا از راه باطن به قلبش الهام می‌کند یا از راه ظاهر یک ولی‌یی را سراغ او می‌فرستد که به او بگوید. حدیث عنوان

<sup>۶</sup> قطب‌الدین راوندی، الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۰۵۸.

بصری در کتاب‌های مختلف از جمله "بحارالانوار" و کتاب "از کوی بی‌نشان‌ها" که زندگینامه‌ی مرحوم آیه‌الله انصاری همدانی رحمته‌الله که استاد حاج آقای دولابی رحمته‌الله بودند وجود دارد که خیلی حدیث عمیقی است.

❀ کسی که شکر کند، خدا زیاد می‌کند و به او قدرت و حیات بالاتر می‌دهد؛ یعنی پرده را کنار می‌زند و قدرت و حیات بالاتری را که از اول در او گذارده بود، به او نشان می‌دهد. (۳۹:۲۶)

خدا کار نیمه تمام و ناقص ندارد. همه‌ی کارها را تا آخرش کرده است. ناقصی برای ماست که نمی‌بینیم؛ یعنی خدا هیچ عطای ندادنی باقی نگذاشته است؛ همه‌ی آنهایی را که باید بدهد همه را به ما داده است. اینکه الآن در دست‌رسمان نیست، نقص از خود ماست، چشممان باز نیست و نمی‌بینیم؛ لذا مراتب بلند حیات معنوی را که سالک در سیروسلوک عرفانی در صدد رسیدن به آن است، در وجود خودش هست؛ این طوری نیست که بعداً خدا بدهد، گفت:

سال‌ها دل طلب جام از ما می‌کرد آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد

همه‌ی چیزهایی که الآن عزیزان به عنوان کمالات معنوی تشنه و طالب آنها هستند، خدا در وجود تک‌تک ما قرار داده است؛ هیچ‌یک نسیه نیست؛ همه نقد است. «وَعْدُ الْكَرِيمِ نَقْدٌ وَ تَعْجِيلٌ»<sup>۷</sup> وعده‌ی شخص کریم، نقد و فوری است؛ هیچ چیزی را نسیه نگذاشته است.

---

<sup>۷</sup> تمیمی آمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ص ۷۲۵ و لیشی واسطی، عیون الحکم و المواعظ، ص ۵۰۴ و ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج



همه‌ی دادنی‌ها را داده است؛ اما اینکه الآن لذت داشتنش را نمی‌بریم و نمی‌توانیم از آن استفاد کنیم برای جهل ماست. باید چشممان باز شود، حواسمان سراغش برود تا بتوانیم آن را ببینیم. راه اینکه چشممان باز شود چیست؟ این است که شکر چیزهایی که چشممان می‌بیند را به جا بیاوریم، آن وقت خدا پرده را کنار می‌زند و چیزهای دیگری هم که قبلاً داده بود را نشانمان می‌دهد و می‌گوید: حالا نگاه کن و ببین چه چیزهایی به تو داده بودم. چیزهایی که تو گریه می‌کردی و در نصفه‌های شب التماس می‌کردی که خدایا بده، نگاه کن ببین از روزی که خلقت کردم در وجودت قرار داده بودم. همه در وجودت بود؛ منتها نمی‌دید. شکر کردی چشمت باز شد، حالا می‌بینی، کیفش را می‌کنی و بهره‌اش را می‌بری.

✿ خداوند فرمود: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» اگر شکر کردید، برای شما زیاد می‌کنم و اگر کفران کردید، همانا عذابم سخت است. شکر هر چیزی مناسب خود آن چیز است. شکر پول، کمک کردن و انفاق به فقیر است، شکر علم، تعلیم دادن است، شکر قدرت، گرفتن دست ضعیف است. اینها شکر نعمتند. شکر منعم؛ یعنی خدا را عبادت کنیم؛ چون سزاوار عبادت شدن است نه برای اینکه به ما نعمت داده است. (۴۱:۵۵)

اگر خدا به من پول داده و می‌خواهم از خدا تشکر کنم، راهش این نیست که تسبیح دستم بگیرم و صدبار شکرالله شکرالله بگویم. خدا به تو پول داد، تشکرش این است که به دیگران بدهی. تشکر پولی که خدا روزی تو کرد، انفاق کردن به دیگران است. سفرهات را کمی بزرگتر باز کن و دیگران را هم سر سفرهات بنشان. شکر علم، تعلیم دادن است.

تشکر علم این نیست که دائم سجده کنیم وشکرالله وشکرالله بگوئیم. خدا به تو علم و معرفت داده، چیزی یادت داده، این را به دیگران یاد بده که فرمودند: «زَكَاةُ الْعِلْمِ نَشْرُهُ»<sup>۸</sup> زکات علم منتشر کردن علم است. زکات هم باعث نمو و زیاد شدن است: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَّيَّ»<sup>۹</sup>؛ «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ رَكَّاهَا»<sup>۱۰</sup> شکر قدرت، گرفتن دست ضعیف است. شکر بازوی توانمند این است که این بازو را در راه خدمت به خلق به کار بیندازیم. زبان گویایی دارید، از آن برای دفاع از مظلوم استفاده کنید. او زبان دفاع از حق خودش را ندارد، تو زبان گویاتری داری با آن زبان از حق او دفاع کن. در جمعی هستی که بین آنها آبرو داری، از آبرویت خرج کن. رفیقی قدیمی دارم که انسانی دوست‌داشتنی است، سنش هم از من خیلی بیشتر است. یک وقت من جایی مشکلی داشتیم، نمی‌دانم او از کجا مطلع شده بود. گفت فلانی من کسی را که این مشکل را برای تو ایجاد کرده می‌شناسم، می‌خواهی با او صحبت کنم؟ گفتم ارزش تو را بیش از این می‌دانم که با او صحبت کنی، او آدم نیست، رهایش کن. آبرو و احترام شما حیف است. به من گفت: خدا آبرو را داده برای اینکه من از آن استفاده کنم نداده که با خودم در قبر ببرم، داده به من که خرجش کنم، خیلی خوشم آمد. گرچه گفتم نمی‌خواهد، با طرف صحبت نکن؛ ولی این معرفت قشنگ است. بعضی از ما مواظب هستیم که آبرویمان نریزد، آبرو را می‌خواهی چه کار کنی که نریزد؟

<sup>۸</sup> محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۴۶.

<sup>۹</sup> سوره‌ی اعلیٰ، آیه‌ی ۱۴.

<sup>۱۰</sup> سوره‌ی شمس، آیه‌ی ۹.

مرده را در غسلخانه دیده‌اید، لباسش را پاره می‌کنند، لختش می‌کنند، روی سنگ‌ها این ور و آن ور می‌کنند، برایش آبرو نمی‌گذارند، آبرو را می‌خواهی برای چه؟ آبرویی که بالاخره تمام می‌شود و در قبر می‌رود به‌چه درد می‌خورد؟ این را همین‌جا خرج کن؛ لذا گاهی انسان می‌تواند آبرویش را جایی خرج کند. تشکر آبرویی که خدا به ما داده این است که برای دفاع از دین خدا و دفاع از بندگان خدا خرج کنی. همه‌ی چیزها و هر چیزی را که خدا به تو داده را خرج کنی، تشکر است. تشکر هم زیادش می‌کند؛ یعنی فکر نکن آبرویت را خرج کردی، بی‌آبرو هستی؛ نه آبرویت را خرج کردی، آبرویت بیشتر می‌شود؛ منتها تو به طمع بیشتر شدن خرج نکن، شما به‌خاطر تشکر خرج کنید. تشکر آبرویی که خدا به من داده این است که آبرویم را اینجا گرو بگذارم و یک مؤمن را از گرفتاری نجات دهم. اینها شکر نعمتند. تازه این کارها را بکنی، تشکر نعمت را به‌جا آوردی، حالا شکر منعم چیست؟ یعنی کسی که نعمت به تو داده است هم شکر دارد، شکر منعم، یعنی خدا را عبادت کنیم؛ چون سزاوار عبادت شدن است؛ نه برای اینکه به ما نعمت داده است.

دو جور می‌شود خدا را عبادت کرد. یک‌بار خدا را عبادت می‌کنیم چون به ما نعمت داد. یک عبادت، عبادت شاکران است؛ اهل تشکر هستند که خدا را عبادت می‌کنند؛ اما یک عبادت بالاتر از این هست که منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام است که فرمودند: «**مَا عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ وَ لَكِنْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ**»<sup>۱۱</sup> تو را سزاوار عبادت

---

<sup>۱۱</sup> . مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۱۹۷.

شدن یافتن و عبادت می‌کنم؛ نه به خاطر اینکه نان، آب، آبرو، قدرت، پست، مقام و علم دادی. به خاطر هیچی، زیبایی دوست؛ به تو معبود بودن و عبادت شدن می‌آید. « لَكِنْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ ».

شاخص شکر منعم چیست؟ شاخصش این است که اگر نعمت هم نداد، این عبادت ادامه پیدا کند؛ چون گاهی من خدا را دوست دارم به خاطر اینکه خدا به من نعمت می‌دهد، اگر نعمت نداد دیگر دوستش ندارم. اما یکوقت خدا را دوست دارم به خاطر خود خدا؛ چه نعمت بدهد چه ندهد. در مناجات شعبانیه و دعای ابوحمزه‌ی ثمالی که سحرها می‌خوانید، آمده: « وَ لَئِنْ أَدْخَلْتَنِي النَّارَ لِأَخِيرِنَّ أَهْلَ النَّارِ بِحُبِّي لَكَ » خدایا اگر مرا در آتش دوزخ هم بیندازی آنجا فریاد می‌زنم و همه‌ی دوزخیان را مطلع می‌کنم که من عاشق تو هستم. « لَوْ قَرَنْتَنِي فِي الْأَصْفَادِ وَ مَنَعْتَنِي سَبِيكَ مِنْ بَيْنِ الْأَشْهَادِ وَ دَلَلْتَ عَلَيَّ فَضَائِحِي عُيُونَ الْعِبَادِ » خدایا اگر با غل و زنجیرهای جهنمی مرا ببندند، همه‌ی لطف خودت را از من بازداری، توجه همه‌ی خلق را به عیب‌های من جلب کنی که آبرو و حیثیتم پیش همه‌ی خلق برود، هر کاری با من بکنی « لَا خَرَجَ حُبُّكَ عَنْ قَلْبِي »<sup>۱۲</sup> محبت و عشق تو از دل من بیرون رفتنی نیست. گفت:

از تو ای دوست نگسلم پیوند گر مرا بگسلند بند از بند

این دوست داشتن خداست؛ یعنی خود خدا را دوست دارم؛ منهای اینکه خدا مرا بهشت می‌برد، جهنم نمی‌برد و در دنیا روزی می‌دهد. خدایا با من هرچه کنی باز هم دوستت

<sup>۱۲</sup>. ابن‌فهدحلی، عدة‌الداعی و نجاح‌الساعی، ص ۳۴.

دارم. شکر منعم یعنی خدا را عبادت می‌کنم نه برای روزی‌یی که به من داده است، نه برای لطفی که به من کرده است، اصلاً خدا را دوست دارم و دیگر طمع‌کارانه خدا را عبادت نمی‌کنم؛ خدا را سزاوار عبادت می‌دانم.

✿ اگر به سختی‌هایی که متدینین در زمان رضاخان و پسرش کشیدند، توجه کنید، می‌بینید که الآن برای مؤمنین خیلی زمان خوبی است؛ چون همه آزاداند کاری را که می‌خواهند انجام دهند. شاکر باشید و خدا را سجده کنید تا خدا خوبی‌های آن را زیاد کند. (۴۹:۵۵)

چون گاهی ما ناشکری می‌کنیم و می‌گوییم آقا این چه وضعش است؟ این خیابان کشور اسلامی است که این همه بی‌بندوباری است؟ ما زمان رضاخان را ندیدیم، زمانی که نمی‌گذاشتند یک عمامه به سر در خیابان رد شود. نمی‌گذاشتند یک زن چادری رد شود، چادرش را می‌گرفتند و پاره می‌کردند. نمی‌گذاشتند یک تکیه و یک پرچم امام حسین علیه السلام بلند شود. یک مجلس روضه‌ی اباعبدالله تشکیل نمی‌شد؛ لذا قدر چیزی که الآن هست را نمی‌دانیم. الآن با هم نشسته‌ایم، رفیقمان هم ذکر مصیبت اباعبدالله‌الحسین و امیرالمؤمنین علیه السلام را خواند، آزادیم و نمی‌فهمیم این یعنی چه؟ زمان رضاخان اینها نبودند، هفت تا کوچه مأمور می‌گذاشتند، آن وقت یک مجلس روضه‌ی پنج نفره در زیرزمین یک خانه درست می‌کردند که طرف یک‌ربع روضه بخواند و گریه کنند، اگر آن را دیده بودیم آن وقت می‌فهمیدیم الآن چیست. اگر انسان به آن توجه کند، قدر این را می‌داند و شاکر چیزی که الآن دارد می‌شود. اگر شاکر چیزی که داریم شدیم، از این هم بهتر می‌شود، «لَا زَيْدَنَّكُمْ» یعنی آن کوچه‌پس‌کوچه‌هایمان هم درست می‌شود؛

چون آنچه از لطف و مهر و عنایات خدا الآن وجود دارد را شاکر نیستیم، «وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ»<sup>۱۳</sup> عذاب هم بدتر از این می‌خواهید که هی در لجنزار دنیا فرو برویم. در صحبت قبلی گفته‌ام که ما الآن در آتش هستیم و می‌خواهیم از آتش در بیاییم. الآن در جهنم هستیم و می‌خواهیم بیرون بیاییم. شکر کنیم تا از جهنم بیرون بیاییم؛ جهنم غفلت و جهل است. شکر که کردی از این جهنم بیرون می‌آیی. فرمود شاکر باشید و خدا را سجده کنید تا خوبی‌های آن را زیاد کند؛ یعنی ببینیم الآن خوبی‌هایی وجود دارد که در زمان رضاخان نبود، تشکر این را به‌جا بیاور آن وقت خدا زیادش می‌کند و چهار تا عیب و نقص و کم و کسری که می‌بینیم هم کم‌کم از بین می‌برد. بعضی وقت‌ها ناسپاسی می‌کنیم؛ یعنی همین چیزها را می‌بینیم و می‌گوییم چه حکومتی است، چه جمهوری اسلامی است، جمعش کنند، ناسپاسی که می‌کنیم ثمره‌اش این است که هر روز عقب برویم «إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» ان شاءالله شاکر چیزهایی که خدا عنایت کرده باشیم، بعد خدا پرده به پرده قشنگ‌ترش می‌کند.

🌸 اینکه وقتی که پس از تحمل ضایعات و خسارات متعددی در یک حادثه جان سالم به در می‌بریم، می‌گوییم خدا رحم کرد، آیا کفران همه‌ی رحمت‌هایی نیست که خداوند از اول عمر شامل حال ما ساخته است؟ آیا فقط همین یک مورد خدا رحم کرد و تا به حال رحم نکرده بود؟ تا وقتی که سلامت و آسایش و

---

<sup>۱۳</sup>. سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۷.

آرامش نصیبت ساخته بود، چرا رحمت الهی را نمی‌دیدید و همین که خطر آمد دیدید؟ (۵۳:۲۳)

🌸 چقدر بی‌انصافی است بعد از اینکه تصادف کرد و دو نفر از بستگانش کشته شدند و دو نفر زخمی شدند، می‌گوید خدا خیلی رحم کرد. ببینم، پنجاه سال که تصادف نکردی و همه سالم بودید، خدا رحم نکرده بود و حالا رحم کرد؟ سال‌ها سلامتی و اعضای کامل و سلامت را پای خدا ننوشتی؛ ولی وقتی مریض شدی و مدت‌ها درد کشیدی و بهتر شدی، می‌گویی خدا سلامتی داد؟ بزرگی خدا نگذاشت او را ببینی و پای او بنویسی.

این هم نکته‌ای است؛ یعنی انسان نعمت‌ها و عطا‌های خدا را ببیند. می‌گویند وقتی نعمت از دست انسان می‌رود، تازه می‌فهمد چه چیزی داشت، که این برای جهل بشر است. تا از دست ندهد نمی‌فهمد که چه چیزی داشت. پدرش، مادرش، استادش و رفیقش تا زنده‌اند قدرش را نمی‌داند؛ اما همین که از دنیا رفت می‌زند به سرش، گریبان چاک می‌دهد و حسرت می‌خورد که دریغ از روزهایی که تو بودی. بعضی از مریض‌ها هستند که ظاهراً می‌میرند و بعد بر می‌گردند. مثلاً مادری که ظاهراً مرد، دوباره برگشت و شروع کرد به تنفس و بلند شد نشست و ... چقدر کیف می‌کنی و قدر می‌دانی. از این همه عمر گذشته‌ی تو مادر کنار دستت بود چرا توجه نداشتی به او؟ قیمت او را نمی‌دانستی؟ نعمت‌ها که از دست می‌رود ما آنها را می‌بینیم، در حالی که فرق بشر با حیوانات این است که با عقلش بتواند بگردد و پیدا کند. برگردیم و واقعاً نعمت‌ها و عنایت‌هایی که خدای متعال چه در جنبه‌های معنوی و چه جنبه‌های مادی عنایت کرده را پیدا کنیم و

کیف کنیم. به قول حاج آقا علیه السلام تصادف کرد، کَلِّی زخم و زیلی شد، مریض و بستری شد، بعد از رختخواب بلند شد و مثلاً سالم راه می‌رود و می‌گوید خدا خیلی رحم کرد. رحم خدا را باید همین جاها گفت؟ چرا بشر عقلش طوری نیست که بتواند در دل نعمت، نعمت را ببیند؟ چرا موقعی که نعمت از دست می‌خواهد برود آن را می‌بیند؟ ان شاء الله خدای متعال همین توجّه را بدهد که نعمت‌های الهی را کفران نکنیم. کَفَرَ در زبان عربی یعنی پوشاند. در زبان عربی وقتی کشاورزها زمین را می‌کنند، دانه یا سیب‌زمینی می‌کارند و روی آن خاک می‌ریزند تعبیر کُفَر برایش به کار می‌رود. کفر یعنی پوشاند، کافر کسی است که نعمت خدا را می‌پوشاند «وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» یعنی کسی که نعمت خدا را می‌پوشاند. ان شاء الله ما کافر نباشیم، شاکر باشیم؛ یعنی نعمتها را آشکار کنیم «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ»<sup>۱۴</sup> باید ظاهرمان نشان بدهد که این کاره هستیم. بحث شکر هم تمام شد، بنایمان این بود که این تفعل خیر را هم بزنیم که هر مبحثی که پشت سر گذاشتیم؛ یعنی آن منزل را در سلوک طی کرده‌ایم. ان شاء الله این طوری باشد؛ یعنی همدیگر را می‌بینیم، قیافه، خندان، شاداب، سرحال و سرزنده باشد، بگوید قلبش چقدر از خدا راضی و شاکر است، چقدر خوش است و از شادی در پوست خودش نمی‌گنجد که خدایی به این خوبی دارد. واقعاً خدا از این خوب‌تر می‌شود ما داشته باشیم؟ از پیغمبر و اهل بیتش علیهم السلام موالیانی بهتر می‌شود داشت؟ بنشینیم فکر کنیم هرچه طراحي کنیم و زور بزنیم می‌شود؟ جا ندارد انسان ذوق کند که چنین موالیانی دارد، صاحبش اینها

---

<sup>۱۴</sup>. سوره‌ی ضحی، آیه‌ی ۱۱.



هستند. امیدوارم همدیگر را می‌بینیم قیافه‌هایمان به همدیگر بشارت بدهد که این منزل  
طی شد و واقعاً با همه‌ی وجود در زندگی‌مان عطر شکر پراکنده شده باشد، خدای نکرده  
اگر دل‌خوری یا طلب‌کاری‌هایی از خدا و اهل‌بیت علیهم‌السلام داشتیم برود و یک‌پارچه به برکت  
امیرالمؤمنین علیه‌السلام خشنودی و رضایت شود.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ